

مقاله زیر، چکیده و مصاره مصاحبه‌ای است با آقای دکتر احسان نراقی درباره‌ی کنفرانس که اخیراً از طرف وزرای فرهنگ آسیا در یوجاکارتا (اندونزی) تشکیل شد. دکتر نراقی از طرف یونسکو در این کنفرانس شرکت داشت و از آنجا که در مسیر این مأموریت، علاوه بر اندونزی از تعدادی دیگر از کشورهای جنوب شرقی و جنوبی آسیا دیدار کرده بود، از وی خواستیم تا ملاحظات و مشاهدات خود را هم درباره کنفرانس و محیطی که کنفرانس در آن تشکیل میشد، و هم چنین درباره اوضاع اجتماعی کشورهای مذکور بطور اجمال بیان کند.

دکتر احسان نراقی

آسیا پیامی خیزد

آسیا همچون سمندر از میان خاکستر قرون پرمیگشاد و سربلند میکند. این چشم‌اندازی است که کنفرانس یوجاکارتا در معرض دیدگان تاریخ گذاشت. کنفرانس یوجاکارتا در حقیقت اولین کنفرانس مسئولین فرهنگی کشور های آسیا بود و علی‌رغم رسمی بودن و وابسته بودن شرکت‌کنندگان به دولتهای متبوعه، تمایلات و علائق فرهنگی و اجتماعی ملل آسیا و تحولات جدید فکری آنها بنحو بارزی در خلال گفتگوها و مباحثات کنفرانس تجلی میکرد، سابقاً در غالب مجامع آسیائی‌حالی از عجز و انکسار و استمداد و مددخواهی از غربیان وجود داشت، ولی در این مجمع، نوعی اعتماد بنفس و غرور مشهور بود و کاملاً احساس میشد که رویدادها و تحولاتی نظیر جنگ ویتنام و ترقی و تکامل اجتماعی و اقتصادی ملت‌های نظیر ژاپن و چین، تحول بزرگی در افکار آسیائی‌ها بوجود آورده و آنها را از حالت تحقیر نفس نجات بخشیده است. شرکت‌کنندگان در کنفرانس عقیده داشتند که زندگی فرهنگی در آسیا امری اساسی‌تر از آنچیزی است که در مغرب زمین وجود دارد. در مغرب زمین حرفه و شغل از فرهنگ جداست و بدینجهت در اوقات فراغت است که افراد میتوانند دارای نوعی زندگی فرهنگی باشند و بشرط داشتن درآمد کافی در فعالیتهای سازمان یافته‌ای از قبیل مسافرت، ورزش، تئاتر، سینما و انجمنهای مختلف شرکت کنند، در حالیکه در آسیا شغل و حرفه اکثریت مردم جنبه‌های ذوقی و معنوی دارد و

زندگی منتهی نیز چه برای بیروان مذهب بودا و چه هندوها و چه مسلمانان تمام مراحل زندگی را دربر میگیرد، بعبارت دیگر مذهب و فرهنگ در تمام کوشش‌ها و تلاشهای مردم حضور دارد و اوقات زندگی به کار و استراحت و گردش و تفریح و فعالیتهای فرهنگی جدا جدا تقسیم نشده است. اکثر ملاکهای تساوت غربیان در آسیا نامناسب و ناموزون است و حقیقتی را بدست نمیدهد. مردم آسیا را نظیر مردم اروپا یا امریکا از لحاظ فرهنگی نمیتوان به افراد فقیر و غنی و یا تحصیل کرده و بی‌سواد تقسیم کرد. این گونه تقسیم‌بندیها تحت تاثیر عوامل دیگری از قبیل علائق قومی و ملی و سوابق تاریخی و زندگی منتهی وضع و حالت خاصی بخود میگیرد که نظیر آن در مغرب زمین دیده نمیشود. ما در این کنفرانس گفته شد منظور از حفظ میراث‌های فرهنگی شرق این نیست که محصولات ذوقی ایفا ملت را در نفتالین بگذارند و سالی یکمرتبه آنرا نمایش دهند بلکه این آثار باید در سن زنده و زندگی جاری ملتهای شرق حضور داشته باشد. از آنجا که توسعه و گسترش فرهنگ، هدف اصلی کنفرانس بشمار میرفت تاکید شد که گسترش فرهنگ پیوند ناگسستی با آزادی انسان دارد و هدف از یک فرهنگی مترقی این نیست که حالت و رفتار انسان تبدیل به ماشین شود، و مفهوم هویت و اصالت ملی هم سلطه بر فرهنگهای دیگر و بر فرهنگهای اقلیت نمیتواند بود. سرنوشت نسل جوان نیز در

مباحثات این کنفرانس جای‌شاخصی داشت، و این ضرورت یکباردیگر مورد تاکید قرار گرفت که «همه چیز را باید بانسل جوان تقسیم کرد» و این اشتباه خواهد بود اگر افکار و آمال آنها را در تصمیمات و تدبیرات و کوششهایی که در راه ساختمان اجتماعی یک کشور انجام میگیرد نادیده بگیریم. از نکات دیگری که در این کنفرانس مورد بحث قرار گرفت آمارهای فرهنگی بود. گفته شد اغلب این آمارها مبالغه‌آمیز است و تمایز با معیارهای غربی تهیه و تدوین شده است. در قطع‌نامه کنفرانس گفته شد. از آنجا که انسان عصر حاضر مجبور است ارزش‌های سنتی و معنوی را با مقتضیات زندگی جدید وفق دهد و ثنای درونی افراد در آسیا منشا و منبع هژمونی فرهنگی است لذا ما اعلام میکنیم که همه برنامه‌های مربوط به توسعه اقتصادی در مرحله نهائی باید به تحکیم حیثیت و شخصیت و حقوق غیر قابل انتزاع انسان در جستجوی آزادانه خوشحختی کمک کند. بالا بردن سطح فرهنگ جامعه معنی‌اش توجه بدنیای درونی خود و دنیای درونی دیگران است یعنی هرچقدر ملتی ارزش‌های مربوط بفرهنگ و تمدن گذشته‌اش را محترم بشمارد، و توجه بفرهنگ و تمدن همسایگان و ملل دور دست، داشته باشد همکاری فرهنگی در سطح جهانی مفهوم حقیقی‌تری پیدا میکند در عین حال ملل آسیائی در اخذ اصول و فنون مربوط به ماشین و علوم جدید باید متوجه باشند که در دام يك «جامعه‌خشن غیر انسانی»

نیافتند.

ملاحظات کلی و اجمالی درباره اوضاع اجتماعی و فرهنگی چند کشور آسیائی که در این مسافرت مورد دیدار دکتر نراقی قرار گرفته است.

اندونزی

از یکصدویست میلیون تن مردم این کشور، بیش از یکصد میلیون تن آن مسلمان هستند. در حقیقت اندونزی پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان جهان است. اسلام در این سرزمین در دوران تسلط استعماری هلندیها، بعنوان مذهب مردم بومی (چون مانتری و بنگالیش و ...) شناخته شده بود. ولی گروه متمکین و دیگر دسته‌هایی که با هلندیها همکاری داشتند عبارت بودند از هفت میلیون مسیحی و سه میلیون چینی. مسیحیان تربیت غربی داشتند و رفتار و طرز تفکرشان متمایل بغرب بود و میخواستند اروپائیان را سرمشق خود و دیگران قرار دهند. اقلیت چینی تقریباً ۷۰٪ فعالیتهای اقتصادی را قبضه کرده بودند، و بهمین جهت پس از اخذ استقلال اندونزی مورد غضب و حمله اکثریت قرار گرفتند. هم‌اکنون نیز اقلیت چینی در صنعت و تجارت نفوذ زیاد دارند ولی بعلل روانی و اجتماعی و سیاسی، در انزوا قرار گرفته‌اند و خودشان را کمتر نشان میدهند در سالهای اخیر نفوذ اقتصادی ژاپنی‌ها در اندونزی در حال پیشرفت بوده است، و بهمین جهت مقاومت‌هایی از طرف مردم و اخیراً از سوی دانشجویان

بوجود آمده است .

مالزی

کشور جدید استقلال مالزی در حدود ۱۴ میلیون نفر جمعیت دارد و در حدود بیش از پنجاه و پنج درصد مسلمان و از نژاد ماله هستند و ۳۵ درصدشان چینی و ده درصد بقیه هندی میباشند. در زمان تسلط انگلیسها هندوها در امور اداری و چینیها در امور اقتصادی صاحب نفوذ بودند و اکنون برای اولین بار «ماله» های مسلمان زمام استقلال امور سیاسی و اقتصادی را بدست گرفتهاند و وظیفه دولت مالزی نیز در حال حاضر تحکیم و حفظ حقوق قومی و اجتماعی و بخصوص صیانت زبان و تمدن و فرهنگ اکثریتی است که تا کنون در شمار اقلیت بوده است .

در مصاحبه ای که با اعضای کمیته ملی جوانان مالزی بعمل آمد آنها عقیده داشتند که «توسعه اقتصادی اگر با اتکاء به زندگی فرهنگی همراه نباشد ، مندمه استعمار نو خواهد بود ، بدین دلیل زبان و فرهنگ ملی برای ما مفهومی انسانی دارد ، و فرهنگ چیزی جز بازگشت به هویت و شخصیت خود نیست . اگر قرار باشد بین رشد اقتصادی و احراز شخصیت ملی ، یکی را انتخاب کنیم ، مسلم است که گزینش ، متوجه امر دوم خواهد بود چه در آن صورت میتوانیم ، رشد اقتصادی جامعه خود را نیز تأمین کنیم و در صورت عکس ، یعنی چشمپوشی از هویت و شخصیت ملی ، وابستگی همه جانبه ما بدیگران ادامه خواهد یافت و از خود چیزی نخواهیم داشت» .

اکنون به بینیم این هویت و شخصیت فرهنگی و ملی را مردم مالزی از چه راهی میخواهند بدست آورند ؟ باید در نظر داشته باشیم که اولاً در این کشور نسبت به ژاپن و سیاست سلطه جویانه اش یکنوع سوعظن وجود دارد . ثانیاً نسبت به سیاست کشور بزرگ چین همیشه ملاحظاتی در میان است باوجود اینکه همجا از تحولات چین تحسین میشود ولی چون اقلیت چینی در مالزی از دوران استعمار انگلیس تاکنون گروه منفقدی را در صنعت و تجارت

تشکیل داده اند ، لذا در اذهان مردم این منطقه عنصر چینی ، به هر کجا مربوط باشد ، عنصری ، سلطه جو تلقی میشود . این دوساله توانسته است به اعتقادات اسلامی مردم مالزی ، جلوه تازه ای بدهد. در حقیقت آنها پس از بدست آوردن استقلال سیاسی گویی در حال کشف اسلام هستند و تمام توجهشان بسوی اسلام معطوف است . بعبارت دیگر احساس میکنند که مذهب اجدادی آنها یعنی اسلام ، بان زبان و فرهنگشان در دوران استعمار تحقیر شده بود و حکم آتشی را داشت که سالیها زیر خاکستر پنهان بود . اکنون این آتش زبانه میکشد. از همین جاست که سرنوشت سایر مسلمانان جهان ، و بخصوص وضع مردم خاورمیانه همچون اجزائی از یک واحد فرهنگی و سیاسی روز بروز در نظرگاه مردم مالزی اهمیت بیشتری کسب میکند.

تأینند

این کشور هرگز بتوسعه مستعمره نشد ولی دولتهای آمریکا و سپس ژاپن و استرالیا بخش مهمی از فعالیتهای اقتصادی آنرا بدست گرفتند . جنبش جوانان در ماه اکتبر که منجر به تغییر دولت و برکناری نظامیان شد ، با شعارهای استقلال طلبانه و ملی چون «جنس ژاپونی نخرید» و «قانون را اجرا کنید» شروع شد. سرانجام تقاضای آنها مورد قبول قرار گرفت و حکومتی تازه بر سر کار آمد . ویژگی جنبش جوانان تأینند در این است که با هیچ یک از ایدئولوژیهای مرسوم انقلاب ارتباط ندارد. جوانان تأینندی خودشان را صددرصد ملی میدانند و بعزت تجربیات خود و ملت های دیگر جهان، یکنوع عدم اعتماد نسبت به همه دولتهای بزرگ «سرماهداری یا سوسیالیستی» نشان میدهند . هدف آنها از سوئی مبارزه با استعمار و سلطه مستقیم و یا غیر مستقیم خارجیان است و از سوی دیگر اعمال اصول دموکراسی و احترام به قانون اساسی مملکت .

بنگلادش

بمنظور شناخت درست تر این کشور لازم است مختصری به وضع

گذشته آن اشاره کنیم . در قرن نوزدهم که انگلیسها هندوستان را زیر سیطره استعماری خود درآوردند ، در بنگالاش نیز از لحاظ اجتماعی و سیاسی همان کاری را کردند که بادیکر مناطق این شبه قاره و یا مستعمرات خارج از منطقه ، انجام دادند ، یعنی تصمیم گرفتند نسته ای را بوجود آورند که واسطه مصالح و منافع امپراطوری با امور محلی و مسائل مردم باشد. این گروه را عده معدودی از کارمندان تشکیل میدادند که هم بزبان انگلیسی آشنائی داشتند وهم با آداب و رسوم زندگی اداری و سیاسی انگلستان بیگانه نبودند .

در سال ۱۸۴۵ میلادی در قاره هندوستان که امروز کشور های هند و پاکستان و بنگالاش و برمه و سیلان در آن قراردارند، زبان انگلیسی رسیت یافت . انگلیسی کردن آموزش و پرورش در همه جا یکسان نبود ، مثلاً بودائی ها در برمه و سیلان مقاومت بیشتری بخرج دادند تا هندوها - و در بنگال نیز وضع بیان برمه و سیلان بود ، مسلمانها در سیستم آموزش انگلیسی وارد نشدند در حالیکه هندوها خودشانرا با این سیستم تطبیق دادند و در امور نظامی و کسب و تجارت و فعالیت های بزرگ اقتصادی دارای اهمیت زیادی شدند .

شاید این پرتوی و امتیاز ملی یکصد و چندسال اخیر ، یکی از دلایل تقویت و سوسپلنی باشد که مردم بنگال نسبت به هندوهایشان داده اند . پس از جنگ دوم و استقلال پاکستان و هند ، بنگال به پاکستان (بخش غربی) ملحق شد . میدانیم که زبان رسمی پاکستان ، زبان اردو بود که اکثریت مردم بان تکلم نمیکردند و تحمیل این زبان به مردم بنگال یکی از موجبات عصیان و طغیان دائمی بنگالاش بود .

اگر بخواهیم مشخصات فرهنگی رهبران و روشنفکران را در بنگالاش بررسی کنیم ، باید بگوئیم میتوان رهبران بنگالاش را نظیر رهبران دیگر مستعمرات انگلیس، در حقیقت در سه مرحله و موقعیت تاریخی قرار داد :

مرحله نخست - کسانی بودند که بزبان و طرز تفکر و وضع

زندگی انگلیسی آشنائی کامل داشتند . این اشخاص که قدرت استعماری انگلستان ، آنها را بمنظور انجام خدمات معین تربیت کرده بود ، در عمل از مصالح و افکار مردم بدور بودند و در بعضی از موارد حتی زبان محلی خودرا نیز نمیدانستند .

مرحله دوم - کسانی بودند که خود را ملی میدانستند ولی همچنان دارای تربیت انگلیسی بودند منها برای تکیه کردن به احساسات ملی ، بزبان و سن فرهنگی و مذهب توجه کردند . این گروه باوجود علاقه ای که به حفظ ریشه های فرهنگی خود داشتند ، معذک شرقی «غربی شده» ای بودند که بیشتر از رهبران مرحله نخست با مردم ارتباط داشتند و هم اکنون نیز آنها هستند که در بنگالاش زمام حکومت را در دست دارند .

مرحله سوم - کسانی هستند که در مرحله رشد نهضت های جدید قرار دارند. آنان رهبران جنبشهایی هستند که جنبه ملی و فرهنگی دارد و غالباً ممکن است در یک مسیر افراطی و تند رو قرار گیرد نمونه این نهضت در سه سال پیش در سیلان دیده شد . در آنجا یک دولت باصلاح دست چپی که خود را سوسیالیست میدانند وضعی بوجود آورد که منجر به قیام چندین هزار جوان دهقان زاده و بالاخره کشته شدن عده زیادی از آنان شد .

آنها معتقد بودند دولتی که در سیلان بعنوان حکومت سوسیالیستی زمام امور را بدست دارد به خصوصیات ملی و فرهنگی و اجتماعی مملکت توجه ندارد و از الگوهای سوسیالیسم غربی پیروی میکند. افراد متعلق باین نهضت مدعی بودند که سوسیالیسم باید اصیل و متعلق به خود مردم باشد و از نهاد اجتماع برخیزد و با فرهنگ مردم آمیخته گردد. احتمالاً در بنگال نیز چنین جنبشهایی در پیش است بخصوص اگر دولت حاضر نتواند مسائل رفاه و حوائج اولیه زندگی مردم را فراهم کند وضع بدتر خواهد شد . ولی آنچه میتوان در حال حاضر گفت اینست که بزبان و فرهنگ بنگالی بصورت مهمترین عامل وحدت ملی و مهمترین منبع تجدید حیات سیاسی و اجتماعی مردم تلقی میشود .

دین اسلام نظیر مالزی بعنوان

همه گمانیکه بخصوصیات ملی و سوابق تاریخی و زندگی امروزی ژاپن آشنا هستند، اعتقاد دارند که این کشور در حال گذراندن يك بحران عمیق اجتماعی است که با اساس تمدن و فرهنگ آن بستگی دارد. آثار این بحران (که باید آنرا بحران هویت و شخصیت نامید) در تمام گروهها و سطوح جامعه بویژه در روحیه و رفتار نسل جوان بخوبی مشهود است، خواه جوانانی که شیفته آرمانهای ملی و سنتی هستند (یعنی دسته‌ای که بلسان سیاسی محافل غربی، افراطیان دست راستی نامیده میشوند) و خواه آنهایکه بطرف افکار سوسیالیستی و باعطلاح انقلابی گرایش دارند (یعنی دسته افراطیان دست چپی).

هر دو دسته شدیداً تحت تأثیر جاذبه سوابق فرهنگی و شاعر ملی ژاپن هستند و هر دو دسته برای رسیدن بمقصود خود از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نمی‌کنند. اقدام میثیما (Mishima) نویسنده مشهور ژاپنی که بعزت بی‌حرمتی بارزهای سنتی و تضعیف‌مقام و موقع امپراطور (که بعقیده وی مظهر همه ارزش های اجتماعی است) در دو سال پیش به شیوه سامورای دست بخود کشید، تأثیری عمیق در روحیه نسل جوان ژاپن بجا گذاشت. عمل متهورانه او و فلسفه‌ای که در زندگی ادبی و اجتماعی چند ساله‌اش دنبال میکرد، یادآور این اصل مهم بود که رشته‌ای ناگسستی، افراد ملت ژاپن را با روح و هدف وحدت - ملی مرتبط میکند و این پیوند آنچنان محکم است که وجود فرد کلا در حیات و مصالح جمع یعنی وحدت ملی مستحیل است، از این رو، حیثیت و شخصیت و بقاء فرد چیزی جز حیثیت و اعتبار و هویت ملی نیست و زمانیکه این حیثیت در مخاطره افتد، تنها راه نجات در مقابل فرد ایثار جان و دست شستن از زندگی است. همین انگیزه فداکاری و از خود گذشتگی نزد جوانان افراطی نیز دیده میشود، نهایت اینکه دسته اخیر اعتقاد میورزند که رژیم سرمایه داری از اندیشه‌های ملی و باورهای مذهبی وحس انضباط ملت ژاپن، بود و منتعت شخصی افسراد بهره‌برداری میکند و دلیل این وضع را چنین اقامه میکنند که با همه پیشرفتهای



بی‌چون و چرا پذیرفتند. معروف بود که می‌کنند خواه از هر زبان انگلیسی را فصیح‌تر از خود انگلیسیا صحبت میکند! ولی با بسط تعلیم و تربیت و توسعه دانشگاهها در هند، بهر حال روشن‌فکران و رهبرانی بوجود آمدند که خارج از محدوده برهنن‌ها بودند. این افراد که اندک اندک در صحنه سیاست هند نقشهای شاخصی احرار میکنند پیوند چندانی باتمدن و فرهنگ انگلیسی‌نداشته‌اند و همین جهت آداب و رسوم خاص خودشان را حفظ کرده و با زبان اصلی خود گفتگو میکنند. این تحول جدید موجب شده که تدریجاً تفوق بی‌چون و چرای زبان انگلیسی جای خودش را به زبانها و فرهنگ ایالات مختلف بدهد و عبارت دیگر وضعی بیش‌آمد که رجوع بافکار گاندی استقبال

ژاپن

عکس‌العملی که از بسط نفوذ اقتصادی ژاپن در آسیای جنوب‌خاوری پدید آمده است ما را بر آن میدارد که بآنچه در درون این کشور میگردد توجه کنیم.

مذهبی که در دوران استعمار تحقیر میشد، و بعنوان مذهب گروههای اجتماعی محروم جامعه بنگال درآمده بود، هم‌اکنون در بنگال بیان مظهر اعتقادات ملی تلقی میشود و مسلمان پیوند این دو عامل یعنی زبان و فرهنگ از یکسو و مذهب از سوی دیگر، در ارکان زندگی اجتماعی و فکری و فرهنگی بنگلادش اثرات عظیمی بجای خواهد گذاشت.

هند

هندها که بعد از جنگ جهانی دوم استقلال سیاسی خود را بدست آوردند، گویی میخواهند بعنوان قدیمی‌ترین و بزرگترین مستعمره انگلستان در قیافه و شمایل شاگردان ممتاز غرب در آسیا جلوه نمایند. آنها طرز استدلال و نحوه کار سازمانها و تشکیلات انگلیسی را

عظیم اقتصاد ژاپن ، مشکلات گروه های کم درآمد ، و ناسامانی زندگی شهری و آلودگی و تباهی محیط زیست روبافزایش است .

بدین ترتیب باید گفت که اختلاف اساسی در ژاپن ناشی از افتراق فکری وایدئولوژیکی دسته های چپ و راست نیست چه این هر دو در يك قطب ملی و فرهنگی قرار دارند ، اختلاف اصولی بین دو نوع بینش اجتماعی و دو نوع طرز تفکر است . نوع اولش ، گروه های دو گانه مذکور هستند که در يك قطب قرار دارند و بیشتر دارای حالتی عاطفی می باشند آنها پیروزی و موفقیت ملی را در حفظ شرافت جمعی و فردی ، و پای

بند بودن به صفات برجسته اخلاقی و فضایی چون مردانگی و از خود گذشتگی میدانند . و اما نوع دوم گروههایی هستند که گرایش و حالتی « منطقی و عقلانی » دارند و متأثر از طرز تفکر و روش عمل غربیان هستند . این دسته موفقیت را در پیشرفت اقتصادی و صنعتی و تحصیل سود و منفعت مادی میدانند و از قضا طرز تفکر همین دسته است که در حال حاضر معرف هویت واقعی ژاپن ، و نمایشگر چهره اجتماعی آن در دنیای خارج بویژه در کشور های آسیائی شده و در عین حال کشورهای آسیائی را از قدرت اقتصادی ژاپن بوحشت افکنده است . بحران امروزی ژاپن تاحدی

نتیجه تصادم میان دو قطب یاد شده و دوطرز تفکری است که درحقیقت باید آنرا مظهري از ناسازگاری صنعت با فرهنگ دانست . این بحران احتمالا اثراتی در داخل ژاپن بجای خواهد گذاشت و سیمای اجتماعی و سیاسی ژاپن را در سالهای آینده دگرگون خواهد کرد .

نتیجه

حوادث سالهای اخیر در روحيات و افکار آسیائی ها به خصوص نسل جوان تأثیر عمیقی گذاشته است . شیفتگی درمقابل غرب بندریج بیک نوع تفکر انتقادی

تبدیل شده است . موفقیت نهضت های ملی آسیا و پیروزی نهضت های ملی و ضد استعماری در این قاره و مقاومت سی ساله مردم ویتنام در مقابل قدرت مادی و تکنیکی غربیان (فرانسویها و سپس امریکائیها) ، جاذبه زندگی معنوی کشورهای چون هند و نیپال برای کشورهای غربی بویژه جوانان آنها که از تمدن غرب و مشکلات ناشی از زندگی ماشینی سر خورده اند ، و نیز ضعف و تزلزلی که زندگی غرب را در همه جهت فرا گرفته است ، بر روی هم عواملی است که آسیای کهن را در مسیر تاریخی بخود بازگشتن و بیدار شدن قرار داده است .



عکس : از بنی احمد